۷۴. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۳/۰۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - شنبه،۰۳خرداد۱۴۰۴ موضوع: بررسی روایت عمربن یزید و موضوعیت نداشتن رویت.

- پیش‌گفتار(چکیده)
- تذکری در نسخ مصابیح
- وجه اشکال سید به برداشت صاحب وسائل؛ «کما تری»
- تشابک شواهد در «الخلاف الاثنی عشر»
- مؤلفه ظهور در کلام امام حسن علیه‌السلام؛ «أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ»
- لزوم دقت در تعبیر سید الشهداء؛ «ال أعلم نظرا لنفسي .. أفضل من أن أجاهدك فإن فعلت فإنه قربة إلى الله و إن تركته فإني أستغفر الله لذنبي»
- تعبیر «ابن سیدة الاماء»

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
روایت بطن نخلة.
موضوعات فرعی:
تعدد نسخه های کتاب مصابیح، وجه اشکال سید به برداشت صاحب وسائل الشیعه از روایت بطن نخلة، شاهد جدیدی برای تضعیف موضوعیت داشتن رؤیت در دخول ماه، روایت الخلفاء اثناعشر، مؤلف ظهور در کلام حضرت امام مجتبی ع بعد از صلح، از مشکلات روایات بیان حضرت سیدالشهدا ع در جواب نامه معاویه، لطافت تعبیر ابن سیدة الإمام برای حضرت حجت عج

تذکری در نسخ مصابیح

(00:20)

صفحه آخر مصباح مرحوم علامه طباطبایی سید بحرالعلوم بودیم. یک نسخه خوبی هم در کتابخانه مرحوم آیتالله گلپایگانی است که همین صفحات مربوط به بحث را آوردهاند. گفته اند که شاید مربوط به اواخر قرن سیزدهم باشد. اواخر قرن سیزدهم زمان مرجعیت میرزای بزرگ و وفات شیخ انصاری است. نسخه خیلی خوشخط خوبی است. در دو موضعی که تقریباً به اطمینان رسیدیم که در عبارت سقط صورت گرفته، در این نسخه هم بود. معلوم میشود شاید همان نسخه اولی است که در هزار و دویست و هجده -شش سال بعد از وفات سید- استنساخ کرده بودند؛ شاید نسخههای بعدی از روی آن باشد. نسخه مصباحی که ما الآن میخوانیم در سال هزار و دویست و هجده نوشته شده است. نسخه ای که ایشان فرمودند هزار و دویست و هشتاد است. وفات مرحوم شیخ اعظم هزار و دویست و هشتاد و یک است. نسخه کتابخانه آیتالله گلپایگانی همین حدودها نوشته شده است. دو نسخه هم که در کتابخانه مجلس است. ان شاءالله نسخههای دیگری هم پیدا شود. علی ای حال در این نسخه ای که ایشان فرمودهاند، «طاب ثراه» دارد. «روی الکلینی طاب ثراه فی کتاب الروضه بسند ضعیف عن عمر بن یزید». در این نسخه الف «ابن» را طوری گذاشته که شبیه واو است. که آن را «عمرو بن یزید» میکند.

وجه اشکال سید به برداشت صاحب وسائل؛ «کما تری»

(3:14)

مرحوم سید فرمودند فضلاء متاخرین فرمودند این روایت دال بر «لیلة آتیه» است. بعد فرمودند «و وه کما تری» است. هفته قبل عرض کردم که «کما تری» را پی جویی کنیم. به «کما تری» در دو جا از عبارت مرحوم سید اشاره به آن است. مهم ترینش ذیل روایت پنجم است. صفحه نهم این جزوه میشود. فرمودند:

و منها: ما رواه الشيخ في آخر أبواب الزيادات عن داود الرقّي، عن أبي عبد الله عليه السّلام، قال: «إذا طلب الهلال في المشرق غدوة فلم ير، فهو هاهنا هلال جديد، رئي أم لم ير». يعني أنّه إذا طلب الهلال غدوة في جانب المشرق فلم ير، فهو هاهنا- أي في جانب المغرب- هلال جديد، و اليوم من الشهر الماضي، فهو طلب فيه و رئي لم يكن في جانب المغرب هلالا جديدا، بل كان لليلة السابقة، و كان اليوم المذكور من الشهر المستقبل. و يستفاد من ذلك أنّ الرؤية قبل الزوال علامة كون الهلال للّيلة السابقة، كما أنّ عدم الرؤية مع الطلب أمارة كونه للّيلة المستقبلة، و وه المطلوب.[1]

سید در توضیح روایت فرمودند: «**و يستفاد من ذلك**»؛ این «یستفاد» لب مختار سید است در مسألهای که قبول دارند رؤیت قبل از زوال مجزی است. «**یستفاد من ذلک أنّ الرؤیة قبل الزوال علامة کون الهلال للّیلة السابقة، کما أنّ عدم الرؤیة مع الطلب أمارة کونه للّیلة المستقبلة، و وه المطلوب**»؛ رؤیت قبل از زوال علامت است بر اینکه «کون الهلال لليلة السابقة».

جای دومش هم در تنبیه اول بود. فرمودند:

لو رئي الهلال في أوّل الشهر قبل الزوال و لم ير هلال شوّال ليلة إحدى و ثلاثين وجب صومه مع الصحو و التطلّع؛ لانكشاف الخطإ و إلّا لم يجب، كما لو ثبت بشهادة عدلين.

انکشاف خطأ در این بود که رؤیت قبل از زوال محقق بود. اما علامیت آن برای دیشب، در کشف خطا بود. اگر این دو عبارت از سید را کنار هم بگذارید، «کما تری» که در جواب صاحب وسائل میدهند، خیلی روشن میشود. صاحب وسائل فرمودند: امام فرمودند: «کذبوا هذا الیوم لليلة الماضیة انّا هل بطن النخلة حیث رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام». ایشان فرمودند «حیث رأوا الهلال» میگویید که پس شب آتی، شب اول است. وقتی هلال را دیدید، شبی که میآید اول است. خب شما قبل از زوال دیدهاید، چه زمانی شب اول میشود؟ شبی که میآید. این را صاحب وسائل فرمودند. سید میفرمایند «کما تری». چرا؟ امام علیهالسلام در روایت عمر بن یزید که کاری با آمدن شب یا رفتن آن ندانشتند. بحث سر شب آتی و سابق نبود. صحبت سر این است که شب قبل از روز است؟ یا روز قبل از شب است؟ مغیریه گفتند اول روز اول ماه است و شب بعدی -که ما الآن میگوییم شب دوم است- شب اول است. حضرت فرمودند «کذبوا»! چرا دروغ گفتند؟! اهل بطن نخله وقتی در وقت غروب ماه را دیدند گفتند «دخل الشهر الحرام»، پس شب قبل از روز است. کلام امام

بر سر سابقیت ِلیل بر نهار است. نه بر آتی بودن ِلیل بعد از رؤیت. اصال ً صحبت سر آتی بودن نیست. حال که این جور شد، «کما تری» چطور معنا میشود؟ سید میگویند ما که قبل از زوال دیدیم، عالمت این است که دیشب هالل داشتیم، خب دیشب شب اول ماه بوده است؛ چون اللیل سابق علی النهار. فرمایش امام هم سر میرسد. حضرت فرمودند وقتی دیدند گفتند شب قبل از روز است، خب ما هم میگوییم شب قبل از روز است. ما که چیز دیگری نمیگوییم. ما هم میگوییم وقتی قبل از زوال دیدید، دیشب شب اول بوده است. پس «اللیل سابق النهار». پس « وه کما تری» یعنی روایت اصال ً ناظر به این نیست که لیل ِآتی، شب اول است. روایت ناظر به این است که شب قبل از روز در تقویم ماه قرار دارد.

شاگرد: تقریب را دوباره بفرمایید.

استاد: عبارت این بود: «**وجه الدلالة**»؛ روایت عمر بن یزید دلالت میکند که رؤیت قبل از زوال مجزی نیست. «**وجه الدلالة أنّه يفهم منه**»؛ از اینکه حضرت فرمودند «اذا رأوا الهالل قالوا قد دخل الشهر الحرام»، «**أنّ الهالل إذا رئي فالیوم المستقبل**» که فردای شب است. «**و اللیلة المستقبلة**»؛ شبی که میآید، «**أوّل الشهر**» است؛ چون «اذا رأوا قالوا». پس وقتی دیدند گفتند این شبی که میآید شب اول است. روزی که دارد میآید روز اول است. پس ولو قبل از زوال هم ببینیم، روزی که میآید روز اول است. نه امروز که بگویید «هذا الیوم من شوال». بلکه حال که آمد شب آتی شب اول است. این فرمایش صاحب وسائل است.

شاگرد: آیا این دیدن هالل در صبح در برداشت از روایت اهل بطن نخله تأثیری دارد؟ مثال ً در ذهنشان باشد که صبح دیدهاند و بعد نفی امام از بطن نخله را بر اعتبار شب گرفته باشند.

استاد: این مثالی که عرض میکنم برای بحثهای الآن ما هم خوب است. فرض میگیریم در افق قم کسی ندید. اما همان جایی که نگاه میکردند یک دوربین معمولی -نه دوربین شکاری یا تلسکوپ- گذاشتهاند و نیم ساعت وقت غروب از آسمان قم را دقیق ثبت کرده است. همه با چشم ندیدند. چون این طرف و آن طرف را نگاه میکردند. اما وقتی فردا این فیلم را باز میکنند میبینند دیشب هالل بوده ولی ما ندیدیم. کدام مفتی است که بگوید این کافی نیست؟! چون عرف ندیده اند. اصال ً در اتکاز هیچ مفتی در زمان ما هست که بگوید این کافی نیست؟! میگویند ما نشد ببینیم و الا این دوربین معمولی است و ثبت کرده است و فردا دیدیم، چه فرقی میکند؟! اگر بیّنه فردا صبح به شما بگوید من عادل دیشب دیدم، از او قبول نمیکنید؟! خب این دوربین هم به ما میگوید من دیشب دیدم. دوربین میگوید من دیشب ثبت کردم، حال شما صبح ببینید. بنابراین اصل ظهور هالل در افق موضوع است. نه رؤیت بالفعل ما. و الا دیشب همه ندیدند. مرحوم مجلسی اول دو شرح فقیه دارند. یکی فارسی است و یکی عربی است. عربی، روضة المتقین است. فارسی آن لوامع صاحبقرانی است. به نظرم در شرح فارسی دیدم. ذیل روایتی که میفرماید چه بسا یک نفر ببیند، ایشان میگوید من مکرر تجربه کردهام اشخاص عادل ادعای رؤیت هالل کردهاند ولی بعدا ً حتی برای خودش روشن شده که توهم بوده است. بعد نکته ی قشنگی میگویند؛ اول گفتم میخواهند چه بگویند، رفتوبرگشت کردم و فهمیدم. فرمودهاند باز مکرر شده شخص عادلی گفته من هالل را دیدم، بعد که هوا تاریک تر میشود، همه میبینند هالل جای دیگری بوده است. یعنی برای همه واضح میشود او که ده دقیقه گفت من دارم میبینم، توهم بوده است. این را پدر مجلسی در لوامع فرمودهاند. ببینید چقدر اینطور میشود؛ نمیخواهد دروغ بگوید. اما ذهنش توهم میزند و میگوید من دارم میبینم. خب بسیار خب، عادل هستی! ده دقیقه بعد که هوا تاریک شد، همه میبینند هالل در جایی نیست که او نشان داده بود.

هالیی که این جور عرف اشتباه میکنند، در چنین فضایی دوربین میگذارید، شما میگویید هیچ کسی ندیده ولی این دوربین ثبت کرده و بعدا ً با دقت میبینید. الآن کشف میکند که آیا موضوع رؤیت هالل در زمان غروب است، بهنحویکه فعلیتش در زمان غروب حیثیت تقییدیه برای

هلال دارد ای نه؟! اگر این جور است، پس وقتی فردا صبح فیلم را باز می‌کنید، هیچ فایده‌ای ندارد. وقت غروب که ندیدید. فیلم را همه که دیروز برای خودش ضبط کرد. فردا صبح که می‌بینیم چه فایده‌ای دارد؟! اما گمان نمی‌کنم که یک مفتی باشد تا بگوید این دوربین کافی نیست. می‌گوید دیشب با چشم ندیدیم اما این دوربین معمولی ثبت کرده است. اگر مثل دوربین نگاه می‌کردند، همان جا می‌دیدند. الآن هم با چشم معمولی در دوربین معمولی نگاه می‌کنیم.

شاگرد: رؤیت شأنی می‌شود.

استاد: احسنت. پس موضوع ظهور هلال است، نه رؤیت هلال. یعنی الآن این دوربین می‌گوید دیشب ندیدید اما آن چه که مرئی بود، او است که موضوع است. او حیثیت تقییدیه به رؤیت شما در زمان غروب ندارد. چون وقتی فردا می‌فهمیم قبول می‌کنند.

شاگرد: شما طوری دارید بحث را ادامه می دهید که داریم بر می گردیم به سال اول

استاد: من حرفی ندارم چون همه این‌ها منبّهات ـ تشحیذ کننده ارتکازات است. وقتی می‌گویند رؤیت جزء موضوع است، این مثال را چه می‌کنند؟! خودشان می‌بینند رؤیت فردا صبح کافی است. فردا صبح چه چیزی را می‌بینیم؟ هلال را که نمی‌بینیم. داریم تصویری رؤیتی که دیشب ثبت شده را می‌بینیم. پس برای ما موضوع مکشوف شده است. پس رؤیت جزء آن نبود. این‌ها یک منبّهات است. حالا در کلاس می‌گویند بهدنبال هر «ان قلت» می‌تواند «قلت» بیاید. دنبال هر «قال» می‌تواند «اقول» بیاید. فضا این است. اما درستی بسیاری از مطالب را در جواب دیگران می‌فهمند. مکرر شده است. یعنی وقتی به حرف دیگری اشکال می‌گیرد، شما از اشکال او می‌فهمید که حرف او درست است. مکرر این‌طور می‌شود. این مانعی ندارد. یعنی وقتی «قلت» می‌خواهد جواب بدهد، جواب دادن او بیشتر موکِّد وضوح حرف او است که با ارتکاز موافق است. بنابراین من که تکرار می‌کنم به همین دلیل است. یعنی با تقریرهای مختلف منبه های مختلفی می‌آید. من یادم نیست که این مثال را زده باشم.

شاگرد: زده بودید. من از کتاب الصوم آقای شبیری خواندم. فرمودید یک جایی هست که کسی اختلاف ندارد. آن هم اگر با چشم مسلح ببیند و بعد همه ببینند، مانعی ندارد.

استاد: سراغ تسلیح رفتید. اصلاً بحث ما این نیست.

شاگرد: منظورش با مثال شما یکی است.

استاد: نه، این خیلی فرق دارد. وقتی مثال جدید در ذهنم آمد، دیدم ساده است اما جدید است. آن‌ها مباحث دیگری بود. دوربین معمولی است، نه شکاری است و نه تلسکوپ است.

شاگرد: مقصودم این است که آن‌ها سخت ترش را قبول کرده‌اند.

استاد: نه، این فرق می‌کند. صحبت سر این بود که خیلی می‌گفتند رؤیت به نحو صفتی جزء الموضوع است. موضوعیت رؤیت را می‌گفتند. اگر تلطیف کنیم و بگوییم همان جا هم که رؤیت می‌گویید، رؤیت موضوعیت ندارد. یعنی مثالی بیاوریم که در ذهن عرف عام و در ارتکازاتشان واضح شود که رؤیت جزء الموضوع نیست. رؤیت موضوعیت ندارد؛ آن مرئی است که موضوع است و رؤیت فقط طریق به آن است.

شاگرد: نظریه رقیق غالب این نیست. نظریه رقیق غالب امکانیت رؤیت با چشم غیر مسلح است. فکر نمی‌کنم الآن کسی صفتی نگاه کند. جواب آن‌ها هم در مثال تلسکوپ و مثال شما این است که امکانیت رؤیت رسیده است ولو خود رؤیت را موضوع قرار نمی‌دهیم.

استاد: این مطلب درستی است. اما صحبت سر این است که وقتی امکانیت رؤیت را گفتید، چطور ثابت میشود؟! خودشان فرمودند کالمستحیل است. چه امکانی است که تعیین ضابطه آن کالمستحیل است؟! موضوع امکانیت است، اگر شما امکانیت را به رؤیت ضمیمه میکنید، امکانیتش کالمستحیل است. پس باید ببینید.

شاگرد: آنها میگویند دیدن با چشم غیر مسلح کاشف از این است که به آن امکانیت رسیده است. مواردی هم که خطا شده، کشف خطا میشود و اشکالی ندارد.

استاد: این سؤال هم مطرح بود؛ امکانیت رؤیت را در دو تولد هلال استفاده میکردند؛ به معنای دوم تولد هلال نمیشود؟! مساوی هم هستند. اگر هلال متولد شده و از تحت‌الشعاع خارج شده، امکانیت هم آمده است. پس بقیه بحثها چه میشود؟! دقت در موضوع و جدا کردن او از طریق به‌سوی او، و دخالت ندادن طریق در آن، از نظر بحثی خیلی مهم است. ما با این مقدمات باید ارتکازات را فعال کنیم که رؤیت طریق است. اگر امکانیت آمد، پس رؤیت هیچ است. امکانیت است که موضوع است. پس هلال موضوع است و تمام.

شاگرد: امکانیت رؤیت مردم عادی معیار است. شما اشکال دور را مطرح فرمودید.

استاد: من هم با دوربین میگویم. امکانیت اگر هست، بله آن دور هم درست می فرمایید.

شاگرد: الآن «کما تری» سید را در مبانی امارات مطرح فرمودید اما از باب تعبدیت هم میتواند باشد.

استاد: ایشان میگویند شما از کجا به روایت عمر بن یزید تحمیل میکنید که «اذا رأوا الهلال فالیلة الآتیة»؟! اینکه در روایت نیست. بلکه روایت میگوید «اذا رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام فالیل سابق علی النهار». خب ما هم همین را میگوییم. کسی هم که میگوید رؤیت قبل از زوال مجزی است، در مورد روایت میگوید «اذا رأوا الهلال قبل الزوال فالیل سابق علی النهار»، لذا دیشب شب اول بوده وامروز هم روز اول است.

شاگرد: موضعی که از مرحوم سید آوردید، جایی بود که امارہ گرفته بودند، قبلاً فرموده بودید که روایت قبل از زوال را دو جور میتوان معنا کرد؛ امارہ باشد یا تعبد باشد. یعنی اگر قبل از زوال رؤیت شد، شارع تعبدا گفته شب اول است. لذا باز اشکال دفع میشود.

استاد: بله، یعنی حکومتا. مبنای دیگر این بود که علامت نباشد. آن وقت کشف خطا معنا نداشت. بگوییم اگر قبل از زوال دیدید، شارع میگوید «الليلة المضية هي الليلة الاولى من الشهر حکومتا». چرا؟ چون قبل از زوال بوده. روی این مبنا هم درست است. ولی سید که «کما تری» میفرمایند، روی مبنای خودشان میگویند روایت که کاری به آتی ندارد. میگوید شب قبل از روز است. ما هم میگوییم وقتی قبل از زوال دیدیم، دیشب شب اول ماه بوده است. «یستفاد من ذلک ان الروية قبل الزوال علامة کون الهلال لليلة المضية، کما عدم الروية مع الطلب امارة کونه لليلة المستقبلة و هو المطلوب».

شاگرد۲: بین «قد دخل الشهر» چه ارتباطی با سابقیت لیل وجود دارد؟

استاد: ایشان میفرمایند وقتی قبل از زوال دیدیم، ما همین جور میگوییم دیشب شب اول بود. روایت میخواهد بگوید شب قبل از روز است، خب الآن که ما صبح میبینیم! چطور شب قبل بود، و حال اینکه صبح دیدیم؟! «اذا رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر»، جوابش این است که روایت ناظر به غروب بوده است. «قضیة فی واقعة» بوده است. «ان اهل بطن النخلة» در وقت غروب دیدند. لذا روایت سر میرسد. در روایت استدلال میکنند که شب قبل از روز است. آن چه که هم گفته اند، در

وقت غروب گفته اند. خب پس قبل از زوز بود اما نه اینکه شب آتی باشد. شب آتی را شما اضافه می‌کنید. اهل بطن نخله هم شب آتی را نمی خواستند بگویند تا آتی بودن آن قوام کار باشد. گفتند حال که هلال را دیدیم دیگر ماه آغاز شده است. خب چطور امشب را بگوییم شب ماه قبل است؟! سید می‌گوید حال که قبل از زوال دیدیم، علامت این است که دیشب هلال داشتیم، پس از دیشب آغاز شده است. «اذا رأوا الهلال حکما» به امارت رؤیت قبل الزوال فعلاً رؤیت قبل از زوال فعلاً دلالت و اماره است بر رؤیت قبل از غروب، پس لیل سابق بر نهار است. روی این حساب سر می‌رسد.

شاگرد3: فرمایش صاحب وسائل وقتی درست می‌شود که در روز دیده باشند؟ چون اگر در عصر دیده باشند، شب آتی را مطرح می‌کنند.

زی: بله، ایشان فرموده‌اند: «هذا مروی فی الروضه و وجه دلالته...». در وسائل من تعلیقه را ندارم ولی خود روایت هست. عنوان باب را نگاه کنید؛ باب هشتم، از ابواب احکام شهر رمضان؛ «باب انه لاعبرة برویة الهلال قبل الزوال و لا بعده، و لایجب بذلک صوم ذلک الیوم فی اول شهر رمضان و لایجوز الافطار فی آخره». پس عبارت عنوان باب این است: «لاعبرة برویة الهلال قبل الزوال». عنوان این است، و روایت هفتم هم روایت اهل بطن نخله است؛ خب کسی می‌گوید چه ربطی به‌عنوان باب دارد؟! بدون تعلیقه ایشان معلوم نیست. یعنی شما صاحب وسائل سوء کرده‌اید؟! روایتی که اصلاً ربطی به رؤیت قبل از زوال ندارد، چرا در این عنوان باب عدم اجزاء رؤیت قبل از زوال، آورده‌اید؟! خودشان در تعلیقه ای که آورده‌اند توضیح داده‌اند. فرموده‌اند: «وجه الدلالة»؛ یعنی وجه دلالت این روایت بر اینکه مندرج تحت عنوان بابی باشد که من صاحب وسائل آورده‌ام. به این عنوان توضیح می‌دهند. آن وقت ایشان می‌فرمایند «کما تری» است. عنوان وسائل، عنوان عدم اجزاء رؤیت قبل الزوال است. ایشان این روایت عمر بن یزید را در آن باب آورده‌اند. و حال اینکه ظاهرش ربطی به آن باب ندارد. لذا در تعلیقه توضیح داده‌اند.

شاگرد: صاحب وسائل نظرشان این‌است که اهل بطن نخله هلال را صبح دیدند؟

استاد: نه، صاحب وسائل می‌گویند آنها وقت غروب دیدند و گفتند «دخل الشهر الحرام». حضرت هم فرمودند پس شب قبل از روز است. ایشان می‌گویند خیلی خب! وقتی هلال را دیدند و می‌گویند شب قبل از روز است، یعنی وقتی هلال را دیدیم، شبی که می‌آید شب اول است. خب وقتی قبل از زوال می‌بینیم، چه؟ اگر قبل از زوال دیدیم، شبی که می‌آید شب اول می‌شود. نه شب قبل. این فرمایش صاحب وسائل است.

این فرمایش مرحوم سید تمام شد. به ذهنم آمد که یکی-دو روایت هست که در جمع‌بندی مباحث لازم است. یکی صحیح عیص بن قاسم است. آن هم مضمون خوبی دارد. مضمون روایت این است: «عن العیص بن القاسم أنه سأل أبا عبد الله ع عن الهلال إذا رآه القوم جمیعا فاتفقوا أنه لليلتين أ

يجوز ذلك قال نعم »[2]؛ وقتی قومی هلال را دیدند، اتفق القوم علی انه لیلتین، ایجوز ذلک؟ قال علیه‌السلام نعم. ندهای ایستاده‌اند و همه اتفاق کرده‌اند که ماه شب دوم است؛ آیا این جایز است یا نه؟ مرحوم شیخ یک جور تاویل کرده‌اند. بحث تطوق نیست. اینکه چرا گفتم لازم است از آن بحث کنیم، به‌خاطر این است که اولاً سند صحیح است. دوم مضمونش اصلاً ربطی به تطوق و جدول ندارد. مشتمل بر نکته مهم میقاتیت است. «اتفقوا»؛ اختلاف پیش نمی‌آید. همه می‌گویند شب دوم است. نکته مهمی در بر دارد. شما هم حدیث را نگاه کنید.

بحثی هم سر این داشتیم که آیا در قرن چهارم تصفیه و اینات شده یا نه، مطلبی را ارسال کرده بودند. جلسه قبل عرض کردم که عبارت مبهم بود. بعداً توضیح آن را فرستادند. ذیل جلسه سیصد و هشت بود. توضیح داده‌اند که مرحوم شیخ الطائفه در تهذیب چه کار کرده‌اند. چه اوایات تصفیه شده را دوباره زنده کردند و در فضا آوردند. این کار چگونه صورت گرفته است. چیزی که

جالب بود، حاج آقا هم مکرر در درس می‌گفتند، عبارت مرحوم آشیخ جعفر کاشف الغطاء است. شیخ فرموده مراجعه به این امارات ظنیه را برای وقت ضرورت بگذارید. و الا مگر می‌شود طایفه امامیه مرام امام صادق علیه‌السلام را ندانند؟! چطور حنفیه و مالکیه مرام مقلَد خودشان را می‌دانند، اما شیعه ندانند؟! توضیحاتی هم داده‌اند. برای شنبه نگاه کنید.

شاگرد: منظور از مرامی که فرمودید، همان ارتکاز است؟

استاد: بله، ایشان هم توضیحاتی داده‌اند که در بدنه مردم یک چیزهایی جزء واضحات است. بقیه آنها چیزهایی می‌شود که یا اصلاً هیچ‌کی از طائفه به آن اعتناء ندارند، یا بعض حشویه و شاذ و کسانی که فقط ظاهر حدیث را می‌بینند، یک فتوایی داده باشند.

---

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۷۷

[2] وسائل الشيعة ؛ ج۱۰ ؛ ص۲۹۳

تشابک شواهد در «الخلفاء الاثنی عشر»

(33:10)

دیروز مطالبی را عرض کردم. برخی از نکات در ذهنم آمد تا عرض کنم. یکی عرض کردم مسأله سفیانی یک مؤلفه ای برای یک مجموعه است. این مطلب مهمی است که مؤلفه‌هایی را تشابک کنیم و در یک منظمی قرار دهیم تا یک دیگر را تعاضد کنند. تعاضد این نیست که بگوییم شیعه این جور می‌گویند. وقتی می‌بینیم کسانی که با شیعه مخالف هستند، همین فضا را می‌گویند دیگر نمی‌توان گفت که اینها برای خودشان در آورده‌اند. مثلاً شما می‌گویید خلفاء اثنی عشر را محدثین در آورده‌اند. اما وقتی می‌بینید خلفاء اثنی عشر در صحیح بخاری و مسلم آمده و در کتب اهلسنت فراوان است، ابن تیمیه با چه زحمتی می‌خواهد این دوازده خلیفه را تعیین کند. یزید را جزء آنها قرار می‌دهد و صدای اعتراض همه در می‌آید که تو می‌خواهی یزید را جزء خلفاء اثنی عشر کنی؟! ابن کثیر اسمی از یزید نمی‌برد؛ تا امام حسن علیه‌السلام می‌آید و می‌گوید این پنج تا که معلوم هستند اما عمر بن عبد العزیز را علماء اتفاق دارند که از خلفاء اثنی عشر هستند. یعنی دیگر از یزید فاصله می‌گیرند و سراغ عمر بن عبد العزیز می‌روند. در البدایه نگاه کنید. در البدایه ابن کثیر جالب این است که تعبیر به «الائمة الاثنی عشر» می‌کند. نمی‌گوید «الخلفاء».

لذا می‌بینید تعبیر خلفاء اثنی عشر را سنی ها هم می‌گویند. این خیلی ضعیف می‌کند که بگوییم شیعیان عدد دوازده را درآورده‌اند. خب چطور شیعه ها این را درآورده‌اند درحالی‌که این دم و دستگاه در اهلسنت هست؟! ابن حجر و دیگران بحث می‌کنند که اینها چه کسانی هستند.

خب حالا جلوتر بروید. جلوترش کجا است؟ می‌بینید خود ابن تیمیه و ابن کثیر می‌گویند این خلفائی که ما می‌گوییم همانی است که خدای متعال در تورات به پیامبر اولوا العزم خود حضرت ابراهیم بشارت داده است؛ که از ذریه حضرت اسماعیل «اثنی عشرا عظیما» می‌آید. تشابک به این معنا است. حالا شما زحمت بکشید و به شیعیان خلفاء اثنی عشر را بگویید. دست نگه دارید و حرفهای اهلسنت را هم ضمیمه کنید و شبکه کنید. دست نگه دارید و بروید از تورات هم بیاورید. توراتی که خود ابن تیمیه و ابن کثیر می‌گویند خودم دیده‌ام. شاید هم ذهبی است که می‌گوید خودم دیده‌ام. آلآن اینها مشهور است. البته کلمه «مُدمُد» برداشته شده و ترجمه دیگری شده است. در همان بشارت، بشارت به ختمی مرتبت آمده ولی در ترجمه به زبانهای دیگر محو شده است. و الا این جور نیست که خداوند به حضرت ابراهیم دوازده امام را در ذریه حضرت اسماعیل بشارت بدهد اما اسمی از پیامبر نبرد! همان جا «مُدمُد» دارد یا «میودمیود». ولذا می‌گوید «من نسله و ذریته». آنها «ذریته» را به حضرت اسماعیل می‌زنند و حال اینکه به‌طور غلبه کاملاً عبارت می‌تواند به «ذریه مُدمُد» بخورد.

حاج آقا می‌فرمودند ما که نجف مشرف بودیم، در نجف صدایش پیچید ومعروف شد که یک کشیشی از فلسطین آمده و مسلمان شده است. بعد هم شیعه ای شده بود که به نجف آمده بود. خود ابن تیمیه هم می‌گوید «کثیر من الیهود الذین اسلموا»؛ بسیاری از یهودی هایی که مسلمان می‌شوند بعد از مسلمان شدن، شیعه می‌شوند. چرا؟ به خاطر اینکه در تورات خلفاء اثنی عشر را دیده‌اند.

این را ابن تیمیه می‌گوید که ابن کثیر هم از او نقل می‌کند. ببینید مطلب چطور تشابک می‌شود. یک شهادت به آن صورت در توراة می‌آید و به اینجا وصل می‌شود. این‌ها چیزهای کمی نیست.

مؤلفه ظهور در کلام امام حسن علیه‌السلام: «أَمَا وَاللّٰهِ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ»

(38:10)

یکی دیگر را میخواهم امروز عرض کنم. بزنگاه عرض دیروز من این بود: در بحرانهایی که همه چیز فراموش میشود آن جا است که تمایز امام معصوم که چشمشان از ناحیه خدا میبینند بادیگران مشخص میشود. اگر ما باشیم در آن بحرانی که پیش میآید همه چیز یادمان میرود. اما امام معصوم فراموش نمیکنند. داشتم این را عرض میکردم. حالا ابومسلم آمده و امام صادق محکم میفرمایند: «أ ما یعلمون؟!». یکی از موارد دیگر زمان صلح حضرت امام مجتبی علیه السلام است. مصالحه صورت گرفت و عده‌ای همه ناراحت بودند که چرا این کار شد؟! امام علیه‌السلام در این روایتی که در کمال الدین هست توضیح خیلی جذابی داد بر بحث ما میدهند داد بر بحث ماست. چرا؟ وقت صلح نقطه عطفی در تاریخ است. چیزهای مخفی ای که در منظومه اعتقادات اهل البیت هست و بیش از بذر آن را کاشته‌اند، در آن نقطه ها خودش را نشان میدهد. حضرت در بیان اینکه چرا صلح کردم، توضیحاتی میفرمایند، تا اینجا که میفرمایند:

> لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه‌السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامُوهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ وَيْحَكُمْ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَاللَّهِ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ أَ لَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَأَحَدُ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله عَلَيَّ قَالُوا بَلَى قَالَ أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخَضِرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطاً لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ حُكْماً وَصَوَاباً أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَيُغَيِّبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ

> **ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غِبْطَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**
>
> **[1]**

«وَيْحَكُمْ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ؛ شما چه می‌دانید من چه کردم؟! «وَاللَّهِ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لشيعتي مما طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ».

بعد می رسند تا اینجا: **«أَمَا عَلِمْتُمْ»**؛ یعنی مطلبی است که نزد ما اهل البیت روشن است و شما هم باید بدانید. **«أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ»**؛ من و بردرم از این مستثنا نیستیم. خب چه کسی مستثنا است؟ **«إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَيُغَيِّبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ»**؛ این مطلب بسیار مهمی است. در دستگاه اهل البیت عجائب است. فرض بگیریم حضرت در سنین بودند و خلیفه عباسی به حضرت دست پیدا می‌کرد و می‌گفت با من بیعت کن. اگر حضرت بیعت می‌کردند، دیگر خلاف وعده نمی کردند. چرا «یخفی»؟ برای اینکه بیعت نباشد.

مکرر عرض کردم؛ از مطالبی که مشتی به دهان سنین هایی است که در مورد حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌گویند «قُتل بشرع جدّه»، امام مجتبی علیه السلام در صلح نامه سند حقانیت شهادت سید الشهدا را تضمین قبلی کردند. فرمودند معاویه ما صلح می‌کنیم به شرط اینکه بعد از خودت کسی را تعیین نکنی. یعنی اگر یزید سر کار آمد بیعتی گردن برادر من ندارد. تو گردن برادر من بیعت داری اما پسرت ندارد. ببینید چه لطافت کاری هایی هست. لذا وقتی حضرت خواست بیعت کند، معاویه یزید را نصیحت کرد. ظاهراً یزید در امور خلافت داری مجتهد شده بود و به حرف پدرش گوش نداد! گفت از اینکه متعرض حسین بشوی بپرهیز. سفارشش کرد که کاری با حسین نداشته باش. اما این ملعون به محض اینکه سر کار آمد نامه نوشت که بیعت بگیر. یعنی این قدر خلاف حرف پدر را زد.

یکی از چیزهایی که جالب است، شواهدی از زمان اول دارد؛ حضرت در اینجا می‌فرمایند:

«ذَلِكَ الْمُسَمَّعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ»؛ این یک واژه کلیدی است. حتی بین اهلسنت هم هست. «ابن خیرة الاماء»، «ابن سیدة الاماء». به گمانم در مصنف ابن ابی شیبه آمده است؛ حدیثش را آورده‌ام. تصحیف شده به «خیر الآباء». معلوم است که تصحیف شده است؛ چون می‌گفتند یعنی چه؟ این ریشه‌دار است. یعنی «ابن خیرة الاماء» یک استثناء است در منظومه اعتقادات اهل البیت. «ما منا الا و فی عنقه بیعة الا ابن خیرة الاماء». اتفاقا یک نامی را گفته اند که ماندگار شود. مؤلفه فرهنگی شود. «ابن خیرة الاماء» را تحقیق کنید؛ خودش یک مقاله می‌شود.

شاگرد: استثناء امام حسین به چه صورت می‌شود؟

استاد: حضرت بیست سال به معاویه چیزی نگفتند. ده سال امامتشان بود. بیست سال بعد از پدرشان چیزی نگفتند.

شاگرد۲: «ابن سیدة الاماء» را بفرمایید نکته فرهنگی اش چیست؟.

استاد: آن را باید بیاوریم و مفصل بحث کنیم. برخی از چیزها سرنخ است شما باید پی آن را بگیرید به هر چه رسیدید در فدکیه بگذارید بخشی را من آنجا گذاشته ام.

[1]

لزوم دقت در تعبیر سید الشهداء؛ «لا أعلم نظرا لنفسي .. أفضل من أن أجاهدك فإن فعلت فإنه قربة إلى الله و إن تركته فإني أستغفر الله لذنبي»

(45:45)

یکی از مشکلات روایات –البته ظاهرش مشکل است ولی وقتی مطالب را کنار هم میگذاریم اصلا مشکل نیست- نامه ای است که حضرت سید الشهداء سلام الله علیه به معاویه نوشتند. در کشی و احتجاج هست. نامه معروفی هم هست. در کشی هست، در احتجاج هم هست. مرحوم مجلسی[1] از هر دو نقل میکنند. مروان به معاویه سعایت کرد که بعد از شهادت امام مجتبی مردم با حضرت سیدالشهدا رفتوآمد میکنند و میخواهند کارهایی کنند. **«فكتب إليه معاوية: أما بعد- فقد بلغني كتابك و فهمت ما ذكرت فيه من أمر الحسين، فإياك أن تعرض للحسين في شيء و اترك حسينا ما تركك»**؛ اصلاً کاری با امام حسین ندا‌شته باش. **«فإنا لا نريد أن تعرض له في شيء ما وفى ببيعتنا»**؛ البته اختلاف هست که حضرت سیدالشهدا با معاویه بیعت کردند یا نکردند. ولی خب قرائن بیشتر راجح است که بیعت شده است. چون در زمان امام مجتبی آخرین کسی که بعد از صلح بیعت کرد، پسر سعد بن عباده بود؛ قیس بن سعد بن عباده بود. چرا عقب افتاد؟ چون گفت من قسم خوردهام که با معاویه بیعت نمیکنم مگر اینکه «الا بینی و بینه سیف». یعنی این قدر عقب افتاده بود. میگفت من قسم خوردهام و چطور بیعت کنم؟! بعد او را آوردند و بین آنها سیفی گذاشتند و بیعت کرد. شاید در بحارالانوار هم باشد. تا حنث قسم نشود؛ مثل آیه شریفه: «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ»[2]. برای اینکه حنث نشود این کار را کردند. این موید این است که حضرت سید الشهدا زودتر بیعت کرده بودند. اگر بیعت نمی کردند که آو آخرین نفر نمیشد.

معاویه به مروان گفت که او فعلاً در بیعت من است. بعد هم به حضرت سیدالشهدا نامه نوشت و حضرت هم جوابش را دادند. جوابی که حضرت میدهند خیلی عظیم است. «أ لست القاتل حجر بن عدي....أ و لست قاتل عمرو بن الحمق»؛ عمرو بن الحمق صحابی بزرگی بود. کشی[3] ذیل ایشان این نامه سید الشهدا را در جلالت قدر او میآورد. «أ و لست قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول الله (ص) العبد الصالح الذي أبلته العبادة فنحل جسمه و اصفرت لونه». تا اینجا که یک عبارتی دارند که مشکل است. این باید در فضای طلبگی معنا شود. آخه معاویه تهدید کرد و گفت: شق عصا نکن «فانظر لنفسك و لدينك و لأمة محمد»؛ نگذار فتنه به دست تو بلند شود. حضرت فرمودند:

> **قلت فيما قلت انظر لنفسك و لدينك و لأمة محمد و اتق شق عصا هذه الأمة و أن تردهم إلى فتنة و إني لا أعلم فتنة أعظم على هذه الأمة من ولايتك عليها و لا أعلم نظرا لنفسي و لديني و لأمة محمد ص عليا أفضل من أن أجاهدك فإن فعلت فإنه قربة إلى الله و إن تركته فإني أستغفر الله ذنبي و أسأله توفيقه لإرشاد أمري**

این چطور معنا میشود؟ بالاترین فتنه تو هستی! البته قبلش هم دارند: «**و ايم الله إني لخائف لله في ترك ذلك و ما أظن الله راضيا بترك ذلك**»؛ یعنی تو را رها کنم؟! معاویه میدانست که خلاف بیعت نمیکنند. آنها اهل البیت را میشناختند. همین بود که به یزید میگفت کاری نداشته باش. خب این را چطور معنا کنیم؟

تناسب استغفار با مواقع اضطرار و تقیه

در قرآن کریم چهار مورد داریم؛ در چهار مورد از منظر فقهی قبلاً بحث کردهایم. آیه میفرماید: «فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»[4]. در آیه دیگر داریم: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»[5]. سؤال ما در مباحثه فقه این بود: اگر «لا اثم علیه»، اگر «غیر متجانف لاثم» است، چطور «غفور» میگویید؟! مفصل بحث کردیم. مطالب خوبی ذیلش بود.

من از آن مطالب میخواهم در این روایت استفاده کنم. آیه شریفه در چهار مورد، جواب این است. یعنی همانطور که حضرت فرمودند «التقیة دینی و دین آبائی»، یکی از آبائشان حضرت سید الشهدا هستند. دینشان بوده است. در روایات متعدد پیامبر به امیرالمؤمنین فرمودند: اگر ناصر پیدا کردی که مجاهده کن اما اگر پیدا نکردی «فاحقن دمک»[6]. امیرالمؤمنین هم همین کار را کردند. حضرت سیدالشهدا اینجا چه میگویند؟ یک لایههای از حکم و شرع را میگویند که بسیار ظریف است. میگویند تقیه از مضطرات مهم است، وظیفه اش هم این است، اما درعینحال «ان الله غفور رحیم» جایی نمیرود. اثم نیست؛ «لا اثم علیه» اما «ان الله غفور رحیم». اگر اثم نیست، پس نباید غفران موضوعیت داشته باشد! [بله] دارد. دقیقاً در موردی که تقیه هست به وظیفه عمل میکند اما استغفار هم همان جا معنا دارد. اگر مبهم است بعداً به تفصیل عرض میکنم. ولذا چهار آیه شریفه این استغفار را قشنگ توضیح میدهد.

شاگرد: "ذنبی" دارد.

استاد: بله و لذا آیه می فرماید: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ»[7]. یک معنای ذنب، ذنب در چشم مردم است. اینجا هم صدق می‌کند. یعنی وقتی مردم من را نگاه می‌کنند می‌گویند چطور او سبط پیامبر است ولی معاویه سر کار است. این مانعی ندارد. علی ای حال روی این تأمل کنید. راه ساده اش این است که بگوییم سند ندارد. ولی خب چون مضمونش سنگین است، باید به سند نگاه کنیم. حال برفرض که اگر صادر شده باشد، چطور باید معنا کنیم؟ شما تأمل کنید.

---

[1] بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج44، ص: ۲۱۲

[2] ص۴۴

[3] رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: ۴۹

[4] المائده ۳

[5] البقره۱۷۳

[6]الغيبة (للطوسي) ج ۱ ص۱۹۳؛ « يا عَلِيُّ إِنَّ قُرَيْشاً سَتَظْاهَرُ عَلَيْكَ وَ تَجْتَمِعُ كُلُّهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَ قَهْرِكَ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَاناً فَجَاهِدْهُمْ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَكُفَّ يَدَكَ وَ احْقِنْ دَمَكَ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ» .

[7] فتح۲

تعبیر «ابن سیدة الامء»

(54:30

شاگرد: «ابن سیدة الامء» را نمی‌توان به حضرت سیدالشهدا زد؟

استاد: نه، قبلاً گفتم که مامون به‌دنبال این بود. از روز اول تعیین می‌کردند. حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها، سوابقی از اراصات دارند که یکی از آن‌ها همین است. وال می‌گفتند «ابن امی فاطمه». امام مجتبی منظورشان از «ابن خیرة الامء» حضرت زهرا باشند و هیچ اشاره‌ای نکنند؟! دور به ذهن می‌آید.

شاگرد: در مورد حضرت زهرا عنوان «امه» داریم؟

استاد: امتک

شاگرد: در روایت دارد که می‌گویند حضرت زهرا «سیدة الاحرار» هستند.

استاد: در روایت دارد؛ «انظروا الی امتی فاطمه». در آن جا می‌خواستند بگویند امة را حمل بر نقص نکنید. و الاّ افتخار پدرشان و خود حضرت صدیقه عبودیت خدا است. اگر امه به‌معنای عبد است، عبد که افتخارشان است. این‌که «خیرة» می‌گویند، به این دلیل است که امء بودنش مغلوب اصل مقامش است. او دختر پادشاه است، آمدنش هم با اعجاز الهی و خواب است. او کجا امه است؟! ولی امه صوری است. لذا خیر الامء می‌شود.

والحمد لله رب العالمین